



فرید سیاوش

گفته بودیم که؛ سال نو سال سنگ و فروریزی صلصال است، سالی پُر از شبیه سازی های مست و مستور.
 سالی که سلطان بی تاج در کُنج جمهوری افلاتون عمامه سیاه می پالد
 سالی که چشم رعیت در دوزخ کابل شهروند می جوید.
 آتشفانی از جنس دوزخ که ابله‌سیان برپا داشته اند؛ فقط آدم میبلعد. بلعیدن یک فرهنگ، یک مدنیت و یک تاریخ، این اول و آخر کار نیست. چه نازنین های هیزم این جهنم خواهند شد؟
 غم شریکی و تقبیح کشتار و انفجار، یک امر انسانی است، اما با غمشریکی و تقبیح نمیتوان سنگ سنگین
 بعران را منفجر کرد و زیر پای تروریست ها عصر گلوغ را آتش زد.
 مگر میشود تندیسۀ خواب و خورشید را با لعاب فاطرات مومیایی کرد و یا با دست ها و چشم های مآیوس بر
 مشکل غالب آمد؟
 نه و هزار بار نه ؛ نمیشود.
 مگر یک صدا شویم و یکدست!
 شاید صدایی باشیم در جنۀ سیمرغ، سیمرغی که سالهاست خود را از قاف و البرز ناپدید ساخته است،
 شاید لنی باشیم در منقار ققنوس، ققنوسی که سالهاست خود را در آتش بی برگشت آتش زده است.
 سیمرغ و ققنوس را باید صدا زد. صدا ها را باید در یک صدا ریخت و گام ها را باهم برداشت.
 جنبش نجات را باید باز پرسی کرد!
 نگذاریم که سال ما تداوم سال های شقایقی و باروتی و پاشانی باشد، نگذاریم سال ما و سالهای
 ما سال و سال های باشند پر از گرسنگی و زمستان، خالی از شگوفه و فواره و بهاران.

